

سنجش شخصیت سیاوش و هلن در دو حماسه شاهنامه و ایلیاد

دکتر اسفندیار نریمانی *

چکیده :

حماسه ایلیاد یکی از کهن ترین حماسه‌های جهان است؛ اما از دید موضوع و گستردگی داستان می توان آن را در برابر یکی از داستان‌های شاهنامه قرار داد. در این سنجش، داستان سیاوش از یک سو با داستان نبرد تروآ سنجیده می‌شود و از سوی دیگر با چهره و موقعیت هلن. سیاوش از دید بسیاری از ویژگی‌های شخصیتی، روحی و موقعیتی که در شاهنامه دارد به خوبی می‌تواند با هلن سنجیده شود؛ سیاوش هم زیباترین شاهزاده و هم پهلوانی بسیار درستکار، راستگو، پرمهر، حق‌شناس، بی‌کینه، دوست‌داشتنی، بی‌گناه و در عین حال جنگاور، تنومند و دلیر است؛ اما آنچه بیش از هر چیز او را به شخصیت و موقعیت هلن نزدیک می‌کند، یکی زیبایی اوست و دیگری ناگزیری او در رفتن به سرزمین بیگانه.

سیاوش پس از آنکه سرزمین توران را به ناگزیر برای زندگی خود برمی‌گزیند، در آنجا به دست افراسیاب کشته می‌شود و کشته شدن پهلوان و شاهزاده ایرانی باعث برپایی جنگهای بزرگ و دامنه‌دار در میان مردم دو سرزمین به انتقام خون سیاوش می‌شود. سرانجام پس از کشته‌شدن شماری از نام‌آورترین پهلوانان تورانی به‌ویژه «پیران ویسه» و «شبنده» فرزند افراسیاب، با لشکرکشی بزرگ سپاهیان ایران و هم‌پیمانانشان، با ویرانی کامل سرزمین توران و کشته شدن افراسیاب به‌دست

کیخسرو جنگ پایان می‌پذیرد. در این میان کیخسرو هم - که از حیث بسیاری ویژگی‌ها، او را می‌توان ادامه شخصیت پدر دانست - به ایران باز آورده می‌شود. در ایلید هم پس از آنکه ملکه به ناگزیر (یا به دلخواه) سرزمین بیگانه را برای ادامه زندگی برمی‌گزیند، لشکرکشی بزرگ سپاهیان یونان و هم پیمانانشان برای باز آوردن او به سرزمین تروآ آغاز می‌شود. در این نبرد ده ساله بسیاری از نام‌آورترین پهلوانان تروآیی از جمله «هکتور» و «پاریس» و «پریام»، پادشاه تروآ، به دست آخائیان کشته می‌شوند و شهر و سرزمین آنان ویران می‌شود و در پایان، هلن به سرزمین یونان باز پس آورده می‌شود.

کلید واژه‌ها: حماسه، ویژگی‌های شخصیتی، سرزمین بیگانه، پهلوان، نبردهای دامنه دار، انتقام، لشکرکشی، جنگ تروآ.

مقدمه:

بی‌گمان دو نمونه از کهن‌ترین آثار حماسی جهان عبارتند از حماسه‌های ایلید و ادیسه که بسیاری از پژوهندگان اساطیر و حماسه‌های یونانی بر این باورند که هر دو آنها سروده شاعری یگانه است؛ یعنی هومر. این دو حماسه و به‌ویژه ایلید از بسیاری جهات به کهن‌ترین و نام‌آورترین حماسه ایرانی، یعنی شاهنامه فردوسی، مانده است و همان‌گونه که ایلید و ادیسه به همراه کتاب مقدس از پایه‌های سه گانه ادبیات مغرب زمین به شمار می‌آیند، شاهنامه فردوسی هم نسبت به زبان و ادبیات سرزمین‌های فارسی زبان - به ویژه سرزمین اران - دارای چنین جایگاهی است و از آن رو که این سه حماسه از دیدگاه جوهر و درون‌مایه بر بشکوه‌ترین و شگفت‌انگیزترین کار کردارهای بزرگ‌ترین پهلوانان هر دو سرزمین ایران و یونان گواهی می‌دهند، به یکدیگر نزدیک و همانند هستند؛ اما فاصله زمانی چشمگیر در تاریخ سروده شدن هر یک از آن‌ها می‌تواند به همان‌سان تفاوت‌ها و شکاف‌های بزرگی را در میان این سه اثر حماسی پدید آورد. شاهنامه فردوسی در زمانی پدید آمده است که کاروان تمدن و فرهنگ بشر راه درازی را در مسیر پیشرفت و تحول پیموده است.

البته فرهنگ و تمدن قوم ایرانی در همان زمان سروده شدن ایلید و ادیسه بازخوانده هومر (که تاریخ سروده شدن آن را همزمان با سال‌های ۷۲۵ و یا دست بالا تا ۹۰۰ پیش از میلاد مسیح دانسته‌اند)، به یکی از بزرگ‌ترین و درخشان‌ترین نقاط تحول و پویایی خود می‌رسد. (یعنی زمانی که زرتشت، پیامبر باستانی ایرانی، کیش خود را که بر پایه یگانه‌پرستی قرار دارد، در جهان باستان گسترش می‌دهد) در حالی که سیر پردازش اسطوره‌های بسیار کهن که بر پایه پرستش خدایان چندگانه قرار داشت و با سروده‌های هزیود یا هومر در حدود ۹۰۰ پیش از میلاد آغاز شده بود، تا چندین سده پس از میلاد هم ادامه یافت و همین نکته یکی از اختلاف‌های بسیار مهم میان شاهنامه، ایلید و ادیسه است؛ یعنی اندیشه یکتاپرستی که با ظهور زرتشت در ایران آغاز شده بود، پس از فراز و نشیب‌هایی که این کیش باستانی در سیر حیات خود با آن رو به رو می‌شود، سرانجام به دوره اسلامی و دوره‌ای که ایرانیان به کیش اسلام می‌گروند، می‌رسد و بار دیگر اندیشه یکتاپرستی جان و توانی تازه می‌گیرد تا جایی که فردوسی در ابیات آغازین شاهنامه با ژرف‌ترین و عمیق‌ترین اندیشه‌های فلسفی و باورهای دینی درباره خداوند و چگونگی آفرینش زمین و آسمان و دریا و کوه و ماه و خورشید و هریک از اجرام فلکی، نیز چگونگی آفرینش رستنی‌ها و جنندگان و دست آخر انسان و جایگاه و موقعیت هریک از آفریدگان در برابر خداوند یکتایی که توان و نیروی او بر هر کاری چیره و قادر است و حتی گمان و اندیشه انسان از درک بزرگی و عظمت او ناتوان است، سخن می‌گوید؛ حال آنکه در ادیسه و به‌ویژه در ایلید خدایان تا حد زیادی به آدمیان مانده می‌شوند و ویژگی‌های شایسته و یا ناروای آنان را به گونه‌ای بسیار بزرگ‌تر و شگفت‌انگیزتر در خود باز می‌تابانند.

در این دو حماسه، خدایان هیچ‌گاه از آن جایگاه سپند و مینوی خدای یکتای شاهنامه برخوردار نیستند و اگر چه رابطه و پیوند میان پهلوانان و خدایان یا به سخن دیگر پیوند میان زمین و آسمان در سنجش با شاهنامه بسیار گسترده‌تر و پردامنه‌تر است و پهلوانان و خاکیان میرا پیوسته به درگاه خدایان باژ می‌گویند یا برخسانی را

به درگاه آنان پیشکش می‌کنند و با آنان پیمان می‌بندند و به طور کلی بسیاری از کار و کردارهای آنان رنگ آیینی دارد، این پیوند هیچ‌گاه به مانند پیوند میان پهلوانان و پادشاهان شاهنامه با خداوند یکتا، ژرف و استوار نیست. پیوند میان پهلوانان و خدایان فقط بر پایه سود و زیان پهلوانان یا خدایان استوار می‌گردد یا حتی گاه خدایان، کاملاً پهلوانان را می‌فریبند و همه آرزوها و امیدهای آنان را نابود می‌کنند و در چنین موقعیتی پهلوان فریب خورده و ناامید، خدای فریبکار را به دروغگویی و پیمان‌شکنی و بسیاری از ویژگی‌های ناشایست دیگر متهم می‌کند. در هر حال در اینجا مجال سخن گفتن درباره بسیاری از نقاط اختلاف یا مشابهت این آثار حماسی بزرگ با یکدیگر نیست. در جایی دیگر خواهیم کوشید تا بسیاری از این نکات و نقاط همسانی و ناهمسانی را به فراخی نشان بدهیم. از جمله، سنجش سرایندگان این آثار با یکدیگر، نیز سنجش آثار از دید گستردگی دامنه داستان‌ها و جایگاه آثار در زمینه فرهنگ و تمدن هر یک از ملل ایرانی و یونانی، همچنین ارزش هنر و زبان سرایندگان آنها.

اما از آنجا که پایه هر اثر حماسی بر گزارش و باز نمودن با شکوه‌ترین و پرشورترین کار و کردارهای نام‌آورترین پهلوانان و شخصیت‌های برجسته هر اثر حماسی شکل می‌گیرد، در اینجا می‌کوشیم تا کار و کردار دو تن از نام‌آورترین و پرآوازه‌ترین شخصیت‌های این دو اثر حماسی و موقعیت‌هایی را که پهلوانان در آن قرار گرفته‌اند و نیز چگونگی واکنش هر یک را در چنین شرایطی با خرده‌بینی در برابر یکدیگر نهاده، به دقت با هم بسنجیم تا میزان و ارزش شکوه و بزرگی هر کدام از آنان به درستی روشن شود. سیاوش و هلن نام‌آورترین و بزرگ‌ترین شخصیت‌های دو اثر حماسی شاهنامه و ایلید هستند. چگونگی کار و کردار این شخصیت‌ها در بسیاری از جای‌ها، ناگاه روند رخداد‌های هر دو اثر را به یکبارگی دگرگون می‌سازد و در بسیاری از جای‌ها به یکدیگر همانند و نزدیک می‌کند. در این مقاله شماری از آنها را باز می‌نماییم.

سنجش داستان سیاوش و داستان ایلید و هلن

اگر بخواهیم فقط یکی از داستان‌های شاهنامه را در برابر داستان ایللیاد قرار دهیم و محتوای آن را با محتوای این داستان و ماجراهای پیش از آن بسنجیم، باید داستان سیاوش را برگزینیم. برخی از شباهت‌های این داستان با ایللیاد از قرار زیر است:

- ۱- پناهنده شدن شاهزاده‌ای از ایران به سرزمین توران.
- ۲- مهر و نواختی که تورانیان نسبت به او دارند و به او از صمیم دل مهر می‌ورزند.
- ۳- ماجرای عشقی و هوس‌آلود که انگیزه این کار است.
- ۴- فریب و نیرنگی که شاهزاده از آن غافل می‌ماند و سپس در پایان کار در بند آن گرفتار می‌شود.
- ۵- شاهزاده از زیبایی خیره‌کننده‌ای برخوردار است؛ چنان که یکی از ویژگی‌های برجسته او به‌شمار می‌آید.
- ۶- شاهزاده اندک زمانی را در سرزمین دشمن بدون هیچ‌گونه رنج و سختی و در آسایش به سر می‌برد.
- ۷- همسران سیاوش در سرزمین توران، دختر افراسیاب (پادشاه توران) و دختر پیران وزیر هستند.
- ۸- شاهزاده پیوسته در دل آرزوی بازگشت به سرزمین خویش را دارد و رفتن به سرزمین توران را به خواست دل برنگزیده، بلکه در انتخاب آن ناگزیر بوده است.
- ۹- میان سرزمین ایران و توران راهی آبی وجود دارد.
- ۱۰- افراسیاب پیش از آمدن سیاوش به سرزمین خود، خوابی بیم‌دهنده و وحشت‌انگیز می‌بیند و سرنگونی تاج و تخت و ویرانی کشور را در آن خواب رؤیت می‌کند.
- ۱۱- افراسیاب در فریفتن سیاوش و کشیدن او به سرزمین خود و نیز در کشتن او، به پیمان شکنی و نیرنگ دست می‌زند.
- ۱۲- شاه و پهلوانان ایرانی به انتقام خون سیاوش و ظلم و ستمی که در حق

او شده است به توران لشکرکشی می‌کنند.

۱۳- در این پیکار بزرگ پادشاه ایران، کیخسرو، هم پیمانان خود را فرا می‌خواند و به یاری آنان جنگ را آغاز می‌کند.

۱۴- افراسیاب نیز لشکر و سپاه بزرگی از هم پیمانان خود فراهم می‌آورد.

۱۵- این نبرد سالیان درازی ادامه پیدا می‌کند.

۱۶- سرانجام در پایان این نبرد، کاخ و سرای افراسیاب و شهر او یکسره

ویران می‌شود.

۱۷- افراسیاب نیز در پایان این نبرد و به هنگام گریز، در چنگ پادشاه ایران،

کیخسرو، گرفتار و کشته می‌شود.

۱۸- سپاهیان توران پس از پهلوانان بزرگ خود در نبرد دوازده رخ و به‌ویژه

کشته شدن پیران و نیز در نبردی که دلیرترین فرزند افراسیاب (شیده) به دست

کیخسرو کشته می‌شود، یکسره توش و توان خود را از دست می‌دهند و شکست خود

را بیش از پیش نزدیک می‌بینند.

۱۹- سپاهیان ایران نیز مانند سپاهیان یونانی در برابر اردوگاه خود، کنده بزرگی

حفر می‌کنند و از همه شیوه‌ها و نیرنگ‌های جنگی سود می‌جویند.

۲۰- در این نبردها گاه سپاهیان ایران چنان دچار شکست می‌شوند که بیم آن

می‌رود سرزمین آن‌ها به تاراج رود و بسیاری از پهلوانان سپاه ایران به‌دست دشمن

کشته شوند؛ به‌ویژه در شیخونی که سپاهیان ایران بر سپاه توران به سپهسالاری توس

می‌زنند و نیز نبرد آنان در کوه هماون.

۲۱- پهلوان سپاه ایران که در سراسر این جنگ بزرگ، رستم است، در نبرد

ایرانیان و تورانیان تا دیرگاهی از نبرد دور است و فقط آن هنگام به میدان کارزار

می‌رسد که کار، بر سپاه ایران بسیار تنگ شده است.

۲۲- در این نبرد طولانی نقش گودرز، پهلوان کهنسال ایرانی که بیشتر فرزندان

او در همین نبردها از دست رفته‌اند، بسیار کارآمد است. او با رای و اندیشه خردورزانه

خود همیشه پشت و پناه سپاهیان است و در نبرد دوازده رخ نیز با درنگ و روشن‌بینی‌ای

که در کار نبرد دارد، پهلوانان ایرانی را از دست زدن به کارهای سبکسرازه باز می‌دارد و سرانجام سپاه ایران با رای و اندیشه او بر سپاه توران پیروز می‌شود.

۲۳- رهبری این جنگ به دست کیخسرو است. او گاهی نیز شخصاً در نبرد شرکت می‌کند؛ مثلاً در نبرد تن به تن با «شیده» که سرانجام او را از پای در می‌آورد.

۲۴- سپاه و پهلوانان ایرانی پس از گشودن کشور افراسیاب و ویران کردن کاخ و سرای او و به هنگام تعقیب و جستجوی دشمن به سفر آبی یعنی گذشتن از دریای زره نیز دست می‌زنند.

۲۵- همه پهلوانان ایرانی آن هنگام که قرار بر آن می‌شود که کیخسرو با خال خود نبردی تن به تن را بیازماید، در برابر خواست و پیشنهاد افراسیاب بر آن می‌شوند که تن به آشتی و سازش در دهند، مگر رستم و کیخسرو.

۲۶- بزرگان و پهلوانان ایرانی اراده‌ای استوار دارند که تا انتقام خون سیاوش را از سپاه دشمن نگیرند از پای ننشینند و بر سر این سخن با یکدیگر هم رای می‌شوند.

۲۷- در شاهنامه نام سپاهیان هم پیمان ایران را می‌بینیم که از جاهای گوناگون به یاری کیخسرو و سپاه ایران می‌شتابند که به همراه نام سرداران و رهبران آنان یاد می‌شود.

۲۸- این نبرد با همه ویژگی‌های خود نشان دهنده جنگ خیر و شر است.
۲۹- بن مایه خیر و شر در نبرد افراسیاب و کیخسرو، از ویژگی‌های اصلی اسطوره‌های ایرانی در شاهنامه است.

ویژگی‌های داستان ایلید در نبرد یونانیان با ترواییان

۱- همسر پادشاه به اجبار سرزمین خود را ترک می‌کند و به کشوری بیگانه می‌رود.

۲- پاریس و آفرودیت هر دو نیرنگ می‌زنند تا بتوانند دل این ملکه را به دست آورند و او را با خود هم رای سازند.

- ۳- پیمان شکنی و گناهِ ترواییان و به‌ویژه پاریس در ربودن همسر پادشاهی که آنان را چون میزبانی پذیرا شده است.
- ۴- ظلم و ستم و خوار داشتنی که در حق یونانیان روا شده بود و آنان هرگز نمی‌توانستند آن را فراموش کنند.
- ۵- ماجرای عشقی که انگیزه اصلی پاریس در ربودن هلن و در اختیار گرفتن زیباترین زنان بوده است.
- ۶- زیبایی خیره‌کننده هلن که او را بر همه زنان دیگر برتری می‌بخشد.
- ۷- خواست و آرزوی قلبی زن ربوده شده که پیوسته بازگشت به کاخ و سرزمین خود را خواهان است.
- ۸- هلن نیز مانند سیاوش در سرزمین بیگانه به گرمی پذیرفته می‌شود و همگان به‌ویژه پاریس و هکتور- می‌کوشند تا با مهر و نواختی که در حق او روا می‌دارند یاد سرزمین پیشین را از ذهن و ضمیر او بزدایند. در آغاز داستان ایلید، آن گاه که هلن به سوی باروهای شهر پیش می‌رود و به نزدیکی جمع پیران و سالخوردهگان تروایی می‌رسد تا نبرد منلاس و پاریس را تماشا کند، آفرودیت پس از آنکه پاریس را از چنگال مرگ می‌رهاند و به کاخ خویش باز می‌گرداند با اصرار از هلن می‌خواهد که به پیش پاریس برود و در کنار او بیاساید؛ اما در اینجا ناسازگاری هلن را می‌بینیم که نمی‌خواهد به راحتی بر طبق خواسته آفرودیت عمل کند.
- ۹- همان‌گونه که در داستان ایلید، پاریس مظهر نیرنگ و فریبکاری و نیز منشأ پیمان‌شکنی است و کردارهای او جادوانه، درشت و پلید است (مانند تیرانداختن او به سوی آشیل و نیز گریز او از برابر منلاس)، کار و کردار افراسیاب نیز جادوانه و زشت است و پیش از این نیز در یکی از این نبردها در برابر رستم و از میان دستان او می‌گریزد. در اینجا با پیشکش‌ها و ارمغان‌های فراوانی که به سوی سیاوش می‌فرستد دل او را بر خود گرم می‌کند؛ اما بعد پیمان‌شکنی می‌کند و با بهانه‌ای سست و بی‌پایه سیاوش را از پای در می‌آورد و پس از آن نیز با کارهای جادوانه و شگفت بر آن است تا گزند ایرانیان را از خود دور کند؛ به‌ویژه شگردهای افراسیاب به هنگام گریختن

شایان ذکر است. (او ناگهان از میدان کارزار و به دور از چشم همگان ناپدید می شود یا به آسانی از آب دریای زره می گذرد و در بن دریای چیچست پنهان می شود).
۱۰- همان گونه که هلن در سرزمین بیگانه به دو ازدواج تن می دهد، سیاوش نیز دو ازدواج می کند.

۱۱- سیاوش مانند هلن اندک روزگاری در سرزمین بیگانه به آرامش و آسایش دست می یابد و شاید به ظاهر، آرزوی بازگشت به سرزمین خود را از یاد می برد.
۱۲- یونانیان برای جبران ستم و خوارداشتی که در حق آنان روا داشته شده است، نبرد و پیکاری بزرگ را تدارک می بینند.

۱۳- نبرد آنان با ترواییان ، ۱۰ سال به درازا می کشد و در طی آن بارها سپاهیان تروا، سپاهیان یونان را شکست می دهند و بسیاری از پهلوانان نامدار آن ها از بین می روند و حتی یکبار ترواییان به کشتی های آنان دست یافته و یکی از آن ها را به آتش می کشند.

۱۴- بزرگ ترین پهلوان سپاه یونان تا دیرگاهی از جنگ کناره می گیرد و با بازگشت او نبرد به طور کلی شکل دیگری می یابد و ترواییان شکست سختی می خورند و بزرگ ترین پهلوان تروایی - یعنی هکتور - به دست او از پای در می آید؛ همان گونه که با رسیدن رستم به کوه هماون، نبرد یکسره به سود ایرانیان خاتمه می یابد و بزرگ ترین پهلوانان شرکت کننده در جنگ و هم پیمانان افراسیاب - از جمله اشکبوس و کاموس کشانی - به دست رستم کشته می شوند و رستم پس از آنکه بسیاری از پهلوانان تورانی را از پای در می آورد تا مدتی نیز از پس آنان می شتابد و در نبرد سخت دیگری یکی از هم پیمانان بسیار نیرومند افراسیاب را در نبرد تن به تن وادار به گریز و شکست می کند.

۱۵- در لشکرکشی یونانیان به سرزمین تروا همه هم پیمانان آنان کشتی ها و جنگجویان بسیاری را به کمکشان می فرستند که نام بزرگان و پهلوانان هر کدام از آن ها به همراه شمار سپاهیانشان در ایلید به تفصیل یاد می شود؛ نیز نام متحدان و هم پیمانان ترواییان.

۱۶- در این نبردها نستور که جنگجویی سالخورده است و نیز رهبری و سرپرستی لشکریانی را که از سرزمین پلیوس آمده بودند به عهده دارد، با خردمندی و دوراندیشی و آزمودگی اش کمک‌های فراوانی به سپاهیان یونانیان در شکست دادن ترواییان می‌کند. از این حیث می‌توان نقش او را با نقش گودرز سنجید. او سرانجام فرزند دلیر خود آنتیلوک را نیز در همین نبردها از دست می‌دهد.

۱۷- سپاهیان یونان برای رفتن به سرزمین تروا باید از آب دریایی خروشان بگذرند؛ ایرانیان نیز باید از رود جیحون که بسیار خروشان است، عبور کنند.

۱۸- در پایان نبرد یونانیان با ترواییان، سرانجام شهر ایلئون فرو می‌ریزد و زنان و فرزندان آنان نیز به دست یونانیان گرفتار و به سرزمین آنان رهسپار می‌شوند.

۱۹- پریام به‌دست سپاهیان یونانی کشته می‌شود؛ مانند افراسیاب که به دست ایرانیان کشته شد.

۲۰- بسیاری از پهلوانان بزرگ تروایی پس از رفتن آشیل به میدان، از پای درمی‌آیند. از جمله بزرگ‌ترین آنان هکتور است. می‌توان این نبردها و پهلوانانی را که به‌دست آشیل از پای در می‌آیند با پهلوانانی که در نبرد دوازده رخ به‌دست پهلوانان ایرانی کشته می‌شوند، سنجید.

۲۱- آگاممنون، پادشاه یونانیان نیز، خود مانند کیخسرو در میدان نبرد می‌رزد و بسیاری از پهلوانان سپاه دشمن را از پای در می‌آورد؛ اما شخصیت او بسیار کم فروغ‌تر از کیخسرو است که در نبردی چشمگیر، خال بزرگ خود، شیده را از پای در می‌آورد.

۲۲- در آغاز داستان‌های ایلیاد، پهلوانان و پادشاهان هر دو سپاه با یکدیگر پیمان می‌بندند که پاریس و منلاس که دو سوی این پیکار هستند به نبرد با هم بروند و در صورتی که یکی از آن دو به‌دست دیگری کشته شد، جنگ و ستیز به پایان برسد و هلن و خواسته‌هایی که از سرزمین خود آورده است از آن جنگجوی پیروزمند باشد. در نبرد کیخسرو با شیده نیز هر دو سپاه و پادشاهان آن دو با یکدیگر چنین پیمان می‌بندند که اگر یکی از دو پهلوان از پا در آمد جنگ و ستیز به پایان برسد و دیگر

خون بی‌گناهان به زمین نریزد.

۲۳- در جایی از نبرد، در آغاز داستان‌های ایلیاد، آگاممنون چوگان در دست برای آزمودن یونانیان، آن‌ها را برمی‌انگیزد که به سرزمین و کشور خود باز گردند و اندیشه شکست دادن ترواییان را فراموش کنند. آنان نیز همگی می‌پذیرند و آماده رهنسپاری می‌شوند و فقط با سخنان اولیس است که از آن خواست و اراده باز می‌گردند، کشتی‌های خود را ترک می‌کنند و در زمین آوردگاه به دور هم جمع شده، بار دیگر آماده پیکار می‌گردند. این کار آنان مانند کار سپاهیان ایران پیش از نبرد کیخسرو با شیده است که همه پهلوانان از کیخسرو می‌خواهند که به سرزمین و کشور خود باز گردند و بیش از آن جنگ را به درازا نکشانند - که البته رستم و کیخسرو هردو ایستادگی می‌کنند - و سرانجام همه پهلوانان در جنگ با تورانیان یکدله می‌شوند.

۲۴- در آغاز نبردهای ایلیاد، پس از آنکه آگاممنون از پس دادن شریسه به پدرش - که کاهن معبد آپولون نیز بود - سر باز می‌زند، سپاهیان یونان دچار بیماری طاعون می‌شوند و آن را ناشی از خشم آپولون بر خود می‌دانند. سپاهیان ایران نیز وقتی به سپهسالاری توس به سرزمین توران می‌تازند، در نبرد کاسه‌رود، بسیاری از آنان بر اثر بارش برف شدید و سرمای سخت جان می‌سپارند که برخی از سپاهیان، آن را تاوان کشتن بی‌گناهی چون فرود می‌دانند.

سنجش هلن و سیاوش

اصل رفتن پاریس به سرزمین اسپارت و ربودن هلن در ایلیاد آورده نشده است؛ زیرا ایلیاد درباره سال‌های پایانی جنگ ترواست و از وقوع بیماری طاعون در میان یونانیان شروع می‌گردد. برخلاف این داستان، رفتن سیاوش به توران و ماجراهای پس از آن به تفصیل در شاهنامه آمده است. یکی از شباهت‌های اساسی، نقشی است که هر دو ماجرا در نبردهای دراز دامنی که در ایلیاد و شاهنامه رخ می‌دهد، دارند. چهره و شخصیت سیاوش حتی دشمنانش را نیز به دوستی با او می‌دارد. هر دو شخصیت به هنگام نبرد در سپاه می‌کوشند که به سرزمین خود بازگردند. هلن با اشاراتی که از دور

به آنان می‌نمایاند آنها را در کشتار هر چه بیشتر ترواییان یاری می‌دهد؛ اما سیاوش در برابر سپاهیان افراسیاب از کمترین مقاومت خودداری می‌کند و هرگز پیمان خود را با افراسیاب و سپاهیان توران نمی‌شکند؛ در حالی که هلن پس از آنکه به شوی نخستین خود بی‌وفایی می‌کند، بار دیگر پیمان خود را با پاریس و ترواییان می‌شکند و پنهانی سپاهیان یونان را یاری می‌دهد.

برای تلافی ربوده شدن ملکه و کشتن شاهزاده جنگ‌های دامنه‌داری در می‌گیرد و سپاهیان بی‌شماری در طول سالیان به سرزمینی که ملکه به آنجا برده شده و شاهزاده در آنجا کشته شده است می‌تازند؛ با این تفاوت که این نبردها در شاهنامه پیوسته با پیروزی همراه است و سپاهیان ایران بارها سرزمین توران را مورد هدف و تاخت خود قرار می‌دهند؛ اما در ایلیاد - که این نبردها حدود ۱۰ سال به درازا می‌کشد - سپاهیان یونان هرگز نمی‌توانند به باروهای شهر تروا دست یابند؛ اگر چه پهلوانان نامداری چون پاریس و هکتور در این نبردها کشته می‌شوند. تفاوت دیگر در این است که این نبردها در شاهنامه پس از کشته‌شدن شاهزاده آغاز می‌شود؛ اما تا زمانی که او زنده است و به دلخواه در سرزمین دشمن مانده است هیچ نبردی رخ نمی‌دهد و هیچ تلاشی برای باز آوردن او صورت نمی‌پذیرد. آنچه در شاهنامه گناهی نابخشودنی تلقی می‌شود، فریفتن و پناه دادن شاهزاده نیست؛ بلکه کشتن اوست؛ اما در ایلیاد همانا بودن و فریفتن ملکه است؛ با این تفاوت که در ایلیاد نبردها از همان وقتی که ملکه ربوده می‌شود آغاز می‌گردد و در پایان هم ملکه را به سرزمین خود باز می‌گردانند.

اگر کیخسرو را بخشی یا دنباله‌ای از شخصیت سیاوش در نظر بگیریم، می‌توان شخصیت سیاوش را به زال یا پاریس مانند کرد و رفتن او به توران را با گذاشتن و رها کردن زال در پای کوه سنجد؛ زیرا سیاوش نیز مانند آن دو با بی‌مهری و کینه روبه‌رو می‌شود؛ با این تفاوت که او دیگر کودک نیست و به خواست خود این راه را بر می‌گزیند و پدر نیز مانند سام و پریام تلاشی برای باز آوردن او نمی‌کند. هم جنگ‌هایی که به تلافی کشته شدن شاهزاده و هم نبردهایی که به جبران

ر بوده شدن ملکه صورت می گیرد، در پایان به ویرانی کامل سرزمین‌هایی می‌انجامد که شاهزاده و ملکه در آنجا کشته یا گرفتار شده‌اند و پادشاه هردو سرزمین به همراه دلیرترین پهلوانان آن به دست پهلوانان ایرانی و یونانی کشته می‌شوند؛ اما شیوه جنگ و گریز افراسیاب در سنجش با پریام متفاوت است. در هر دو نبرد، بسیاری از دلیرترین پهلوانان ایرانی و یونانی کشته می‌شوند. نبرد ایرانیان و تورانیان و یونانیان و ترواییان بخاطر خوارداشتی است که در حق آن‌ها روا شده است.

در داستان هلن و سیاوش، دو شخصیت افراسیاب و پاریس به یکدیگر شبیه هستند: آن‌ها علاوه بر اینکه در فریفتن شاهزاده و ملکه و کشیدن آن‌ها به سرزمین‌های خود نقش بسزایی دارند، در نابود ساختن سرزمین خود و ویژگی جادوانه گریختن از میدان جنگ نیز به شکلی شگفت‌انگیز به یکدیگر مانند هستند. گریختن پاریس از برابر مناس بسیار به گریختن افراسیاب از برابر رستم شبیه است. پاریس با گشوده شدن بند کلاه خود می‌تواند از دست مناس بگریزد و افراسیاب با پاره شدن کمر بندش.

نتیجه‌گیری:

از مجموعه سخنانی که درباره سنجش سیاوش و هلن و داستان سیاوش در شاهنامه و داستان ایلید به میان آمد، می‌توان به‌طور کلی به این نتایج رسید: نخست آنکه ساختاری تقریباً مشابه و نزدیک به یکدیگر بر هر دو داستان حکم‌فرماست که می‌تواند نتیجه ارتباط فرهنگی و تأثیرگیری یکی از دو تمدن از دیگری باشد؛ هر چند تعیین اینکه کدام یک از تمدن‌ها و فرهنگ‌ها در الهام‌بخشی الگوی این داستان به دیگری جایگاه نخست را داشته است، کاری است که نیاز به پژوهش بیشتر دارد و محتاج به شواهد زبان‌شناختی، تاریخی و باستان‌شناختی است. از سوی دیگر برخی از این همانندگی‌ها ممکن است ریشه در سرشت و نهاد بشر و روان ناخودآگاه او داشته باشد و بازتاب مسائل و ویژگی‌های روان ناخودآگاه او باشد که در همه افراد بشر یکسان است یا حاصل تجربه‌ها و آزمون‌هایی باشد که آنان در موقعیت‌های مشابه

و نزدیک به یکدیگر آن را فراچنگ آورده‌اند؛ مانند موقعیت‌های سیاسی، اجتماعی، معیشتی و جغرافیایی. در هر حال در پایان این سنجش می‌توان به این نتیجه رسید که برخی از ارزش‌ها و معیارها میان هر دو فرهنگ و تمدن از جایگاهی ویژه و والا برخوردار بوده است؛ از جمله تأکید بر زیبایی که هم در فرهنگ و تمدن ایرانی جایگاه ویژه‌ای داشته است (آن را علاوه بر سیاوش، در وجود و چهره ایرج، کیخسرو، کیقباد، فریدون و سهراب هم می‌بینیم). تأکید بر این ویژگی در داستان ایلید حتی در وجود و چهره نام‌آورترین پهلوان آن - یعنی آشیل - هم آشکار است. گذشته از آنکه بسیاری از دیگر پهلوانان هم از این ویژگی برخوردار هستند و هومر در نشان دادن آن اصرار دارد؛ اما چهره‌ای که بیش از هر کس دیگر این ویژگی در وجود او نمایان می‌شود، چهره هلن است و در مرتبه‌ای بالاتر از او آفرودیت که مظهر زیبایی است؛ با این تفاوت که در ایران این ویژگی منشأ تباه‌کاری و آلودگی نمی‌شود؛ اما در فرهنگ و تمدن یونانی چنین است. دیگر آنکه هر دو ملت در قبال توهین و خوارداشتی که به آنان می‌شود واکنشی یکسان دارند؛ اندیشه و جهان‌بینی یکسان آنان اقتضا می‌کند که با برتافتن رنج بسیار و از میان برداشتن یکباره فرهنگ و تمدن دیگر و نابودی کامل آن، انتقام و کین خود را از دشمن گستاخ و قدرناشناس بگیرند. قدرناشناسی، سبکسری و بی‌خردی از آن دسته ویژگی‌هایی است که در میان هر دو ملت به سختی از آن انتقاد می‌شود و دارندگان این ویژگی‌ها حتی اگر در شمار پادشاهان نیرومند و بزرگ چون کاووس و آگاممنون هم باشند، در نظر پهلوانان بزرگی چون رستم و آشیل بسیار حقیر و زشت جلوه می‌کنند؛ همچنین ویژگی‌هایی چون هوس بازی و زیاده‌خواهی که اتفاقاً در این دو پادشاه نمودی آشکار پیدا می‌کنند. یکی دیگر از ویژگی‌های هر دو ملت تأکید است که هر دوی آنان بر به‌سر بردن پیمان دارند؛ سوگند و پیمان در میان هر دو آنان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و شکننده پیمان سزاوار هرگونه خوار داشت شمرده می‌شود. این پیمان و سوگند ریشه در باور و اعتقاد آنان به نیرویی فراسویی و خدایی یکتا یا خدایانی است که می‌توانند پاداش یا پادافره هر کس را به شایستگی بدهند. در هر حال دخالت و وجود نیروهایی برتر

از آن آدمیان میرا در زندگی و نحوه اندیشه و کردارهای روزانه و نبرد و ستیز و آویز مردمان هر دو سرزمین و پادشاهان و پهلوانان آنان نقشی بسزا و جایگاهی ویژه دارد.

می‌توان بر این گمان بود که بسیاری از این همانندگی‌ها به‌ویژه در خلق و خوی اقوام ایرانی و یونانی، چگونگی جهان‌بینی آنان و وجوه مشترک شیوه نگریستن ایشان به پدیده‌های اجتماعی گوناگون، به‌ویژه ستیزه با دشمنان و جنگ و پیکار مداوم با ایشان و نابودی کامل شهر و سرزمین آنان، به رخ کشیدن و نشان دادن برتری نظامی و توان جنگ آوری، خود ریشه در گذشته مشترک این اقوام و زندگی آنان در کنار یکدیگر داشته است. پیش از کوچ و مهاجرت آنان از سرزمین‌های شمالی دریایچه آرال - که با برتری یافتن نظامی این اقوام بر اقوام دیگر همراه بوده است - توان و نیرویی که در میانه هزاره دوم پیش از میلاد با دست یافتن آنان به توان رام کردن اسب از سویی و جدا کردن چرخ از محور گردونه، از سوی دیگر به دست آمد و پیشرفتی بسیار شگرف در زندگی مردم آن روزگار به شمار می‌آید و به اقوام آریایی، قدرت و انگیزه کوچ نشینی‌های گسترده و تاخت و تاز به سرزمین‌های دیگری چون نواحی شمال و شمال شرق دریایچه خزر، سرزمین ماوراءالنهر و هند و ایران از یک طرف و سرزمین‌های اروپای شرقی و به‌ویژه یونان را از طرف دیگر می‌داد و با این همه ویژگی جنگ و خشونت و غارتگری و تصاحب سرزمین‌های جدید، فقط به امید یافتن غنایم و به تاراج بردن شهرها و به اسیری بردن زنان و کودکان که در شمار مهم‌ترین دل‌بستگی‌های پهلوانان یونانی است، در ایلید و اودیسه نسبت به شاهنامه ظهور و بروز بسیار دارد؛ به گونه‌ای که می‌توان پنداشت در این آثار موضوع به تاراج بردن شهرها بدل به تم اصلی داستان شده است؛ اگرچه همان‌گونه که در آغاز ایلید می‌خوانیم، موضوع این حماسه سرودن خشم آشیل و پرداختن به آن است.

یکی دیگر از تفاوت‌های بسیار آشکار شاهنامه و حماسه ایلید که جنبه‌هایی از آن، هم در داستان سیاوش و هم در داستان ایلید آشکار است، همانا توجه به ارزش‌های والای انسانی است که به شکلی بسیار پاک و دور از اغراض و خواهش‌های

نفسانی نسبت به آنچه در ایلید است، در شاهنامه آشکار می‌شود. در شاهنامه، رفتن سیاوش به سرزمین توران به دلیل پیروی او از خواهش دل و هواهای نفسانی خود نیست؛ بلکه او با آن پیشینه‌ای که در دوری جستن از عشقی هوس آلود دارد، از نظر ویژگی‌ها و صفات ظاهری و هم از دید ویژگی‌ها و صفات درونی، مظهر کمال است- و از این دید در شمار کم‌مانندترین و برجسته‌ترین پهلوانان و شاهزادگان ایرانی است- تا جایی که بزرگ‌ترین دشمن ایرانیان یعنی افراسیاب که نماد خشم و کینه‌تورانیان در برابر ایرانیان است، با دیدن سیاوش همه ویژگی‌های اهریمنانه خود را گویی یکسره ترک می‌کند و مهر و افسون سیاوش در دل او جای می‌گیرد و از هیچ‌گونه مهر و دوستی در حق سیاوش خودداری نمی‌کند و با مهر سیاوش، مس وجود او به زر تبدیل می‌شود؛ حال آنکه در برابر سیاوش، در وجود هلن در حماسه ایلید، چیزی جز زیبایی ظاهری وجود ندارد. هلن اگر به سرزمین تروآ برده شده است، فقط از آن روست که خود او هم به گونه‌ای شیفته و فریفته زیبایی پاریس شده و به او عشق ورزیده و پیمان خود را با شوی پیشینش از یاد برده است. هلن حتی هنگامی که پهلوانان یونانی درون اسب چوبی، به درون شهر تروآ راه پیدا می‌کنند، با حرکت دادن مشعلی که در دست دارد هنگام رقصیدن زنان تروآیی، نشانه‌هایی را به پهلوانان یونانی می‌دهد تا آنان را از هنگام و جای تاخت و تاز خود آگاه کند و به این ترتیب بار دیگر در حق شوی دیگر خود که برادر پاریس است، خیانت می‌ورزد؛ شویی که هلن، هم او و هم برادرش پاریس را با پیمان شکنی و خیانت در حق شوی نخستین خود، مناس، برگزیده بود. در هر حال در بسیاری از رخدادها نبرد ایلید، نه فقط از ویژگی‌های والای انسانی خبری نیست، بلکه حتی گاهی نام‌آورترین و بزرگ‌ترین شخصیت‌های این داستان ویژگی‌ها و صفاتی زشت و بسیار غیر انسانی دارند و بلکه این ویژگی‌ها ریشه و اساس پیدایی بسیاری از رخدادها هستند. یکی از دلایل اینکه آن‌همه در شاهنامه بر ارزش‌های والای انسانی در وجود پهلوانان و شاهزادگان و پادشاهان (به گونه‌ای سنجش ناپذیر با ایلید) تأکید می‌شود، فاصله تاریخی سروده شدن آنهاست؛ زیرا برای ایرانیان این فرصت فراهم بوده است که در

فاصله‌ای نزدیک به ۲۰۰۰ سال از تاریخ سروده شدن نخستین حماسه موجود یونانی تا زمان سروده شدن شاهنامه فردوسی بارها اندیشه، باورها و ارزش‌های گوناگون را به سنگ محک زده، از میان آن‌ها استوارترین و سنجیده‌ترینشان را برگزینند و علاوه بر تأثیرات مثبت که در این فاصله زمانی از فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون پذیرفته اند، توانسته‌اند گام‌های بلندی در مسیر تحول و پیشرفت بردارند و البته همان‌گونه که در آغاز مقاله به آن اشاره شد، تحولات دینی شگرفی که اقوام آریایی کوچ‌کننده به فلات ایران با آن روبه‌رو شده‌اند، به‌ویژه دین‌آوری زرتشت، بسیار متفاوت با روند تحولات دینی و باور شناختی در یونان باستان بوده است که می‌تواند یکی دیگر از عوامل جدایی و فاصله میان محتوای سروده‌های شاهنامه و حماسه‌های یونانی ایللیاد و ادیسه باشد.

یکی دیگر از عوامل این جدایی و فاصله را می‌توان در محیط جغرافیایی زندگانی اقوام ساکن در این سرزمین (ایران) دانست که سرزمینی است نسبتاً خشک و مسئله آب همیشه در آن نقشی حیاتی داشته و یکی از دغدغه‌های همیشگی ساکنان آن بوده است. گاه بارش‌های پی در پی در چندین سال و فراخی و نعمت که در پی آن در زندگی ایرانیان حاصل می‌شده است و گاه خشکسالی‌های پی در پی و رنج و گرسنگی و بیماری که دامنگیر مردم ایران می‌شده است، باعث شده تا مردم این سرزمین پیوسته میان خوف و رجا چشم به آسمان و بخشش کردگار یکتا داشته باشند و بیش از آنکه بر عمل و توان مادی خود تکیه کنند، بر نیروهای معنوی، خواست آسمانی و قدرت سرنوشت تکیه کنند و روند تفکر آنان به سوی حاکم کردن بینش انتزاعی و تجریدی به جای بینش مادی پیش برود و از همین رو علاوه بر آنکه نیروهای آسمانی و مقدس در اندیشه و تفکر ایرانیان، روز به روز جایگاه برتر و نیرومندتری یافته، به همان اندازه هم از دسترس اوخارج شده است؛ حال آنکه در تفکر اساطیر و حماسه‌های یونانی، بیش از هر چیز دیدی مادی حاکم است؛ خدایان ریخت و پیکر آدمیان را به‌خود می‌گیرند و به‌راحتی در میان آنان رفت و آمد می‌کنند و حتی با آنان در می‌آمیزند و از آنان صاحب فرزندان می‌شوند.

به هر حال می‌توان جنبه‌های بیشتری از وجوه همانندی یا ناسازی میان اساطیر و حماسه‌های ایرانی و یونانی را برشمرد و به دقت در صدد یافتن ریشه‌ها و ماهیت پیدایی چنین ناسازی‌ها و یا همانندگی‌ها برآمد.

فهرست منابع:

- اسلامی‌نوشن، محمد علی. ایران و یونان در بستر باستان. تهران: [بی‌نا]، ۱۳۷۸.
- امید سالار، محمود. جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۱.
- بارت، رولان. لذت متن. ترجمه پیام یزدانجو. تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۲.
- بنونیست، امیل. دین ایرانی بر پایه متن‌های معتبر یونانی. ترجمه بهمن سرکاراتی. تهران: قطره، چ ۳، ۱۳۷۷.
- بهار، مهرداد و ابوالقاسم اسماعیل‌پور. از اسطوره تا تاریخ. تهران: چشمه، چ ۳، ۱۳۸۱.
- بهار، مهرداد. جستاری چند در فرهنگ ایران. تهران: فکر روز، ۱۳۷۳.
- بین سنت. جان. اساطیر یونان. ترجمه باجلان فرخی. تهران: اساطیر، ۱۳۸۰.
- خالقی مطلق، جلال. گل رنجهای کهن: برگزیده مقالات درباره شاهنامه فردوسی. به کوشش عباس دهباشی. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲.
- دومزیل، ژرژ. اسطوره و حماسه. ترجمه جلال ستاری. تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰.
- رستگار فسایی، منصور. اژدها در اساطیر. تهران: نشر توس، ۱۳۷۹.
- زرین کوب، عبدالحسین. نامورنامه: درباره فردوسی و شاهنامه. تهران: سخن، ۱۳۸۱.
- سارتر، ژان پل. ادبیات چیست. ترجمه ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی. تهران: نشر زمان، چ ۵، ۲۵۳۶ (۱۳۵۶).
- سرکاراتی، بهمن. سایه‌های شکار شده. تهران: نشر قطره، ۱۳۷۸.
- شایگان، داریوش. بت‌های ذهنی و خاطره ازلی. تهران: امیر کبیر، چ ۴، ۱۳۸۰.

- صفا، ذبیح الله. تاریخ ادبیات: خلاصه جلد اول و دوم. تهران: ققنوس، چ ۵، ۱۳۶۸.

- حماسه سرایی در ایران. تهران: فردوس، چ ۳، ۱۳۸۳.

- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه. ج ۱ تا ۴، به کوشش دکتر سعید حمیدیان. تهران: نشر قطره، چ ۴، ۱۳۷۶.

- فریزر، جیمز جرج. شاخه زرین: پژوهشی در جادو و دین. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: آگاه، ۱۳۸۳.

- کزازی، میر جلال الدین. از گونه‌ای دیگر: جستارهایی در فرهنگ و ادب ایران. تهران: نشر مرکز، چ ۲، ۱۳۸۰.

- رؤیا، حماسه، اسطوره. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲.

- نامه باستان. ج ۱ و ۲. تهران: سازمان مطالعه و تدوین مکتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۸۱.

- کمبل، ژوزف. اساطیر مشرق زمین. ترجمه علی اصغر بهرامی. تهران: جوانه رشد، ۱۳۸۳.

- قدرت اسطوره. ترجمه عباس مخبر. تهران: چ ۲، ۱۳۸۰.

۱۴۷

- کیا، خجسته. شاهنامه فردوسی و تراژدی آتنی. تهران: علمی و فرهنگی، [بی تا].

- گریفین، جسیپر. هومر. ترجمه عبدالله کوثری. [بی جا]: انتشارات قیام، ۱۳۷۶.

- ویرژیل. ترجمه عبدالله کوثری. [بی جا]: انتشارات قیام، ۱۳۷۷.

- مختاری، محمد. اسطوره زال. تهران: نشر آگاه، ۱۳۶۹.

- مسکوب، شاهرخ. مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار. تهران: امیر کبیر، چ ۸، ۱۳۸۴.

- مینوی، مجتبی. فردوسی و شعر او. تهران: توس، چ ۳.

- ویرژیل. انه اید. ترجمه از لاتین به فرانسه: آندره بله سور. ترجمه میر جلال الدین کزازی. تهران: نشر مرکز، چ ۳، ۱۳۸۱.

- همیلتون، ادیت. سیری در اساطیر یونان و رم. ترجمه عبدالحسین شریفیان. تهران: اساطیر، ۱۳۷۶.

- هومر. اودیسه. ترجمه: میر جلال الدین کزازی. تهران: نشر مرکز، چ ۲، ۱۳۸۱.
- ایلیاد. ترجمه: میر جلال الدین کزازی. تهران: نشر مرکز، چ ۲، ۱۳۸۱.